



ابر گروہ

کلوپ علم

<https://telegram.me/joinchat/BxF3tkBgzRV9f0qpMu3Mnw>

# چستی زمان

## دکتر عظیمی



زمان چیست ؟

قسمت اول .

آیا تابحال به زمان فکر کرده اید ؟

آیا زمان همان چیز است که ساعت شما نشان میدهد ؟

این چه پدیده ایست که قرنها ذهن بشر را به خود مشغول ساخته است ؟

آیا فیزیک راهی برای شناخت زمان پیش رو دارد ؟

از دیر باز ، زمان ذهن دانشمندان بزرگی را به خود مشغول کرده است . ولی هیچکدام از آنها پاسخ قابل قبول و محکمی در مورد ماهیت زمان نداشته اند .

اندیشه نیوتن در مورد زمان این بود که زمان مانند جریان آب یک رودخانه ، که سرچشمه اش ناپیدا بوده و معلوم هم نیست به کجا میریزد در جریان است.

یعنی ازلی و ابدی است و ربطی به وجود ماده با نبود آن ندارد.

چه ماده باشد و چه نباشد ، این رودخانه در بسترش همچنان جاریست . و اگر ماده یا حوادث ، وجود داشته باشند ، آنها با زمان ملازم هستند و همراه آن.

یعنی زمان دائماً" در جریان است و جاودانه.

وحوادث تنها ترتیب وقوعشان را از آن کسب میکنند که کدام حادثه نسبت به دیگری قبل هست و کدام بعد.

کدام تقدم دارد کدام تاخر.

به عبارتی دیگر این زمان است که حوادث را ترتیب مند میکند.

لایب نیتس مخالف سر سخت نیوتن در این مورد بود و حتی در مفهوم فضا نیز با نیوتن موافق نبود.

ولی نهایتاً بنا بر دلایل خاصی که شاید به موقعیت نیوتن وابسته بود اندیشه نیوتن پیروز از آب در آمد.

این اندیشه را که سه قرن دوام یافته بود تئوری نسبیت انشتین به هم زد.

نسبیت انشتین رودخانه جاری نیوتن را خدشه دار نمیکرد ' ولی برداشت همزمانی از رویدادها را زیر سوال میبرد . بدون اینکه به ماهیت آن بپردازد .

در واقع از نظر چپستی زمان ، انشتین تلویحاً" همان عقاید نیوتن را قبول داشت چون راه بهتری برای چپستی آن از نسبیت بدست نمی آمد ، ولی از نظر اندازه گیری با عقیده نیوتن متفاوت بود .

افراد دیگری نیز در مورد زمان اظهاراتی داشتند ، مثلاً " بعضی از دانشمندان از جهت دار بودن زمان و پیکان زمان سخن میگفتند ، یا قوانین ترمودینامیک از بازگشت ناپذیری زمان ، و مخصوصاً آنتروپی که نشان میداد زمان تمایلی به عقب گرد کردن ندارد.

ولی هیچکدام از آنها به ماهیت زمان اشاره نمیکند. و همه به نوعی وجود آن را بدیهی میدانند و فقط به چگونگی جریان این رودخانه جاری میپردازند.

ادامه دارد .....

زمان چیست ؟

قسمت دوم :

هم نظریه نسبیت انشتین و هم نظریه نیوتونی در مورد اندازه گیری زمان بحث میکردند ولی در مورد چیستی آن ساکت بودند.

تقریباً تمام دانشمندان سخن در مورد زمان را امری موهومی میدانند که نه در دسترس است و نه تجربه پذیر.

به عبارتی نه میتوان گفت هست و نه میتوان گفت نیست. چون موهومی است.

شاید اینطور به نظر برسد که نسبیت انشتین تصویر بسیار واضحی از زمان را در ذهن ایجاد میکند، و هیچ نقطه ابهامی از آن تا حد ممکن باقی نگذاشته است ، ولی اینطور نیست ،

زیرا دستاورد نسبیت انشتین این بود که فضا و زمان را به هم امری وابسته میدانند و جداگانه نمیدانند .

و این امر از ثابت بودن سرعت نور سرچشمه میگیرد ، چرا که اگر نور با سرعت بینهایت منتشر میشد از نظر نسبیتی فضا هیچ نوع وابستگی به زمان نداشت .

ولی در مورد اینکه زمان چیست ، این نظریه ساکت است.

تا کنون علوم تجربی برای چیستی و ماهیت زمان راهی نگشوده است ، و همواره در مقابل چیستی یا همان ماهیت زمان سلاحی برای آتش کردن نداشته است .

برای فهم ماهیت زمان باید حیطه علوم تجربی را ترک گفت و از آن خارج گشت .

اصولاً " ماهیت زمان و ماهیت خیلی از چیزهای دیگر از قلمرو این علوم خارج هستند .

ادامه دارد ....

## زمان چیست ؟

### قسمت سوم :

برای چیستی زمان باید سراغ فلسفه رفت نه فیزیک .

فلسفه هست که ماهیتها را معلوم میکند .

حتی فلسفه مشاء یا فلسفه اشراق در مفهوم زمان به بن بست برمیخورند .

تمامی کتابهای نوشته شده در مورد زمان بر اساس فلسفه مشاء یا فلسفه اشراق نمیتوانند چیستی زمان را روشن کنند.

فقط فلسفه صدرایی است که چیستی زمان را با استفاده از حرکت جوهری در بهترین شکل تبیین میکند. "حکمت متعالیه" .

این فقط نبوغ صدرالمتالهین شیرازی است که به بهترین صورت آنرا بیان کرده است.

همه چیز در مورد زمان در زمان برخواسته از اندیشه صدرایی حل شده است.

اگر نابغه علم فیزیک را انشتین فرض کنید ، ایشان را باید نابغه علم فلسفه دانست.  
برای درک مفهوم زمان متنی را از دکتر سروش میاورم . که ممکن است عین متن نباشد ، ولی  
نزدیک به آن است و مفاهیم حفظ شده است :

"دو حادثه را مقایسه میکنیم : یکی مقدم از دیگری . دیگری موخر از قبلی میشود.

این صفت‌های مقدم و موخر را این دو حادثه از کجا آورده اند؟

فرض کنید پاسخ دهیم که : چون یکی دیروز و دیگری امروز رخ داده است پس یکی بر دیگری  
مقدم است.

همین سوال را میتوان در مورد دیروز و امروز پرسید .

چرا دیروز بر امروز مقدم است؟

پاسخ میدهیم دیروز عقربه های ساعت صبح دیروز را نشان میداد ولی الان صبح امروز را.

همین سوال را در مورد عقربه های ساعت در دیروز و عقربه های ساعت در امروز میتوان  
پرسید.

واضح است که این سوالات پی در پی ، برای یافتن ریشه تقدم و تاخر میباشد که باید در جایی  
ذاتی باشند.

یعنی باید امری در جهان یافت شود که به اقتضای هویت و ذاتش ، تقدم و تاخر آمیخته با آن  
و عین ذات آن باشد و از جایی به عاریت نگرفته باشد. و بلکه عجین با هویت آن باشد.

به عبارت دیگر تقدم و تاخر ، به چیزی از بیرون آن چیز، وابسته نباشد .

اکثر حکیمان تقدم و تاخر را خود زمان میدانند و میگویند که آنها همان زمان هستند . و زمان حقیقتی است که اجزای آن ذاتاً " ، و نه بدلیل امر دیگری نسبت به هم تقدم دارند و آنرا از جایی کسب نکرده اند. بلکه لازمه ماهیت آنهاست."

ولی فلسفه صدرایی آن را اینطور نمیداند . و میگوید : زمان زائیده حوادث است .  
حوادث است که زمان را می زایند.

یعنی زمان جزو هستی ماده است . همانطور که ابعاد جسم ، جزو هستی آن جسم است ، زمان نیز جزو هستی جسم است .

اگر ابعاد جسم را از آن بگیریم ، در واقع هستی جسم را از آن گرفته ایم و دیگر جسمی وجود ندارد.

زمان را هم اگر از آنها بگیریم در واقع هستی جسم را گرفته ایم و جسمی وجود نخواهد داشت.  
ادامه دارد....

## زمان چیست ؟

### قسمت چهارم :

زمان دار بودن حوادث و ترتیب وقوع آنها، از خود آنها سرچشمه میگیرد نه خارج از آنها.  
یعنی حوادث هستند که زمان را و لحظات را پشت سر هم خلق میکنند ، و نه اینکه حوادث بر حسب زمان منظم میشوند.

اجزای زمان نسبت به هم هیچ نسبتی ندارند ، نه تقدم دارند و نه تاخر .

ولی خود حوادث نسبت به هم این تقدم و تاخر را دارند .

هر حادثه ای به زمان خود چنان چسبیده است که در صورتان نیز نمیتوانید آنرا از آن جدا کنید. چون جزو هستی جسم است. درست مانند ابعاد جسم که نمیتوانید آنها را از جسم جدا کنید .

چه زمان و چه ابعاد جسم را از جسم بگیرید دیگر جسمی وجود نخواهد داشت ، زیرا هستی جسم را از جسم گرفته اید.

و به همین دلیل زمان امریست کاملا عقلی و نه موهومی. همانطور که ابعاد جسم عقلی هستند.

به عبارتی حوادث را در ظرف زمان نمیریزیم تا زمان مند شوند ، بلکه هر حادثه عین زمان است. و نمیتوان زمان را از او سلب کرد.

ممکن است این امر را با زمان مربوط به نسبت یکسان فرض کنید.

اینطور نیست . در نسبت زمان را که زاییده حوادث است فقط اندازه میگیریم.

اگر دو حادثه نسبت به هم حرکت فیزیکی نداشته باشند ، آن دو حادثه هم زمان هستند. ولی اگر در حرکت باشند نیستند.

در واقع حوادث زمان مربوط به خود را زاییده اند و ما فقط توالی لحظات زایش یافته را اندازه میگیریم و نسبت به هم میسنجیم.

باید توجه داشت که ، زمان نسبیتی تابع سرعت اجسام بوده و با مفهوم صدرایی زمان اصلا یکی نیست.

حتی اگر نسبت انشتین زمانی نقض شود صدمه ای به زمان صدرایی نمیزند یا اگر تایید شود که تاکنون شده است و هیچ مورد نقضی برای نسبت پیدا نشده است ، هیچ سودی به زمان صدرایی ندارد.



ادامه دارد....

زمان چیست ؟

قسمت پنجم :

ممکن است این سوال برای همکاران عزیز و سایر دوستان پیش بیاید که این چگونه ذاتی است که تقدم و تاخر از آن برمیخیزد و با آن آمیخته است. چه عاملی باعث میشود که زمان زاییده شود ؟

پاسخ این است که :

این تقدم و تاخر را چه چیز بوجود میآورد ؟

پاسخ یک چیز است :

" حرکت "

حرکت است که تقدم و تاخر حوادث را بوجود میآورد.

زمان زاییده حرکت است . اگر حرکتی نباشد زمانی نیز وجود نخواهد داشت .

خیلی عجیب است !!!!!!! حرکت.

این چه نوع حرکتیست ؟ آیا همان تغییر مکان است ؟ نه آن نیست .

خود تغییر مکان نیز نتیجه ای از آن است که اگر آن نبود تغییر مکانی نیز صورت نمیگرفت .

این حرکت ، حرکت در ذات و جوهره جسم است . نه تغییر مکان .

فقط حرکت است که اجزای آن بر هم تقدم و تاخر دارند. آنها هم تقدم و تاخر ذاتی.

مگر میتوان جای آنها را عوض کرد؟ ذات را که نمیتوان تغییر داد.

یک مثال فیزیکی :

اگر متحرکی از  $a$  به  $b$  و سپس به  $c$  برود،  $a$  نسبت به  $b$  و  $b$  نسبت به  $c$  تقدم دارد .

مگر میتوان تقدم  $a$  را نسبت به  $c$  یا  $b$  تغییر داد؟

نوزادی به دنیا میاید ، سپس نوجوان و جوان و پیر شده ونهایتا میمیرد.

مگر میتوان توالی این حوادث را تغییر داد ؟

که مثلا از نوزادی به پیری برود و سپس به نوجوانی برسد ؟

اینجا متحرک چگونه حرکت کرده است ؟ به کجا حرکت کرده است؟ و در کجا حرکت کرده است؟

متحرک حرکت را از خودش شروع کرده و در خودش حرکت کرده و نهایتا به خودش رسیده است.

همه اجزای متحرک، حتی جوهر متحرک نیز در حرکت بوده است .

و این تقدم و تاخرها از همین حرکت ناشی میشود.

مجموعه کائنات یک متحرک است ، و هر موجودی قسمتی از این مجموعه واحد است.

اگر ذات متحرک در حرکت باشد یعنی متحرک هستی قبلی خود را زیر پا میگذارد و به هستی جدیدی میرسد (نه اینکه هستی قبلیش را پشت سر بگذارد). و هر لحظه جهانی نو خلق میشود.

هر لحظه متحرک نوینی داریم که جای خود را به متحرکی تازه تر میدهد .

و زمان در این حرکت مدام زاییده میشود و زمان نیز نو میشود .

عجب خلقتی است !!!!

هر لحظه خلقتی نو ، بر ویرانه های خلقت قبلی !!!

یعنی خداوند هر لحظه جهانی نو خلق میکند ؟

به این آیه از سوره الرحمن دقت کنید.

"کل یوم هو فی شان"

"خدا هر لحظه مشغول خلقت جدیدی است."

اعجاب انگیز نیست ؟

نباید بر نبوغ ملا صدرا آفرین گفت ؟

حرکت به کجا ؟ برای چه ؟

مگر از کجا آمده بود ؟

خوب به همانجا میروند .

از مبدا هستی حرکت را کل کائنات شروع کرده اند و به همان مبدا میروند.

"انا لله و انا الیه راجعون"

دیگر واقعا بی انصافیست براین باور ماندن که خدا جهان را در شش روز خلق کرد و در روز هفتم به استراحت پرداخت.

حال چرا باید به دنبال لحظه آغاز آفرینش بود؟

مگر هم اکنون جهان در مقابله همراه با خودت لحظه به لحظه خلق نمیشوند ؟

اگر یک لحظه دست از خلقت بکشد همه چیز نابود میشود . زیرا هستی را او میدهد و اگر یک لحظه آنرا ندهد دیگر هستی وجود نخواهد داشت.

و فوراً میتوان نتیجه گرفت که تمام موجودات در حرکت به سمت هدفی هستند تا به تکامل برسند

چون نتیجه حرکت تکامل است. نوزاد را در نظر بگیرید که چگونه با حرکت در خود به تکامل میرسد.

حرکت جهان به سوی تکامل جایی خارج از این جهان نیست و جهان مانند کودکی بالغ به تکامل میرسد و بلوغ پیدا میکند .

این بلوغ همان قیامت است.

با وقوع آن تحولی بسیار بزرگ در کل کائنات صورت خواهد گرفت و صحنه ای کاملاً جدید آشکار خواهد شد . در همین جهان.

قرآن جهان را چون نهالی در حال رشد میداند و یکی از مراحل آن همان قیامت است .

ولی حرکت همچنان ادامه دارد.

این تحول به معنای تحول ذاتی و جوهریست نه به معنای تغییر مکان.

در اینجا از اصل مسئله گریز به نتایج آن زدیم تا ثمره ای داشته باشد . و از اطاله کلام نهایت استعذار را از محضر همکاران عزیز و گرامی که هر کدام بر من حق استادی دارند ، دارم.

انشالله که مفید واقع شود.

ادامه دارد ....

## زمان چیست؟

### قسمت ششم :

موردی که برای بعضیها به عنوان سوال ایجاد شده و مطرح میگردد این است که :

۱- اگر تعریفی بخواهیم از زمان ارائه دهیم باید این تعریف چگونه باشد؟

۲- آیا زمان با حضور ماده وجود دارد؟

و اگر جهان مادی وجود نداشته باشد آیا باز زمان بر آنجا حاکم است یا نه؟

در مورد سوال ۱ :

از نظر فیزیکی ما نمیتوانیم تعریف قابل قبولی برای زمان داشته باشیم.

تعریف زیر را در نظر بگیرید :

زمان همان لحظات متوالی و پشت سر هم هستند. یعنی اگر لحظات متوالیا" و پیوسته به دنبال هم قرار بگیرند زمان بوجود میاید.

در این تعریف از " لحظه " استفاده شده است.

و اگر بگوییم لحظه چیست میگوییم :

به مدت زمان بسیار کوتاه لحظه میگوییم.

و در این تعریف از " زمان " استفاده شده است.

یعنی تعریف یکی از این واژه ها با این فرض انجام میگیرد که مفهوم واژه دیگر دانسته فرض شود. ولی حتی اگر مفهوم زمان را دانسته شده فرض کنیم باز نمیتوان لحظه را از آن نتیجه گرفت ، زیرا :

همانگونه که از تقسیم خط هیچگاه به نقطه نمی‌رسیم، یعنی خط تا بی‌نهایت قابل تقسیم است و هر جزئی از آن نیز دارای امتداد خواهد بود، هر جزئی از زمان نیز هر قدر کوتاه فرض شود، دارای امتدادی خواهد بود و هیچگاه از تجزیهٔ زمان به « لحظه » نمی‌رسیم. بنابراین ترکیب زمان از لحظات پی‌درپی، توهمی بیش نیست.

در اندیشه صدرایی زمان امری ممتد و قابل تقسیم است ، ولی در عین حال با حرکت رابطه‌ای نزدیک و ناگسستنی دارد و هیچ حرکتی بدون زمان تحقق نمی‌یابد؛ بطوریکه تحقق زمان بدون وجود حرکت و دگرگونی پیوسته و تدریجی امکان ندارد. و زمان ، کمیت متصل قرارناپذیری است که به واسطهٔ حرکت عارض بر اجسام می‌شود.

ولی چرا بواسطه حرکت ؟

جواب ساده‌ای که به این سؤال داده می‌شود این است که زمان امری سیال و در حال گذر و بی‌قرار است؛ به‌گونه‌ای که حتی دو لحظه از آن قابل جمع نیست و حتماً باید یک جزء از آن بگذرد تا جزء بعدی به وجود آید.

چنین کمیتی را تنها می‌توان به چیزی نسبت داد که ذاتاً سیال و بی‌قرار باشد و آن غیر از حرکت چیز دیگری نمیتواند باشد .

صدرالمتألهین این حرکت را همانطور که قبلاً ذکر گردید حرکت در جوهر جسم میدانند نه جابجایی مکانی.

باید به موارد بسیار مهم زیر توجه داشت که :

۱- زمان در نظر وی عبارت است از بُعدی که هر جسمی در ذات خود علاوه بر ابعاد دیگر مانند طول و عرض و ارتفاع ، آنرا دارد .

۲- وی وجودِ زمان و حرکت را دو چیز جداگانه نمی‌داند تا یکی علت برای دیگری باشد و حرکت واسطه‌ای برای ارتباط اجسام با زمان تلقی گردد. ایشان حرکت و زمان را در تلازم با یکدیگر میدانند.

به عبارتی ساده تر، تا حرکت هست زمان هم وجود دارد و حرکت یک مفهومی عقلی است.

۳- هر پدیده را مربوط به زمان خود میداند بطوریکه حتی در تصور خودتان نیز نمیتوان زمان مربوط به آن را از او جدا ساخت.

در واقع اگر طول و عرض و ارتفاع، سه بعد از یک جسم باشند، زمان بعد چهارم از جسم تلقی میشود.

اکنون جواب سوال دوم که در ابتدای این قسمت مطرح شده است معلوم میگردد. سوال این بود که:

- آیا زمان با حضور ماده وجود دارد؟

و اگر جهان مادی وجود نداشته باشد آیا باز زمان بر آنجا حاکم است یا نه؟

پاسخ این است که:

این امکان ندارد. ماده و حرکت و زمان در تلازم با یکدیگر هستند، و امکان ندارد ماده باشد ولی حرکت نباشد، و حرکت باشد ولی زمان نباشد و تصور جهانی عاری از ماده بطوریکه زمان بر آن حاکم باشد وجود ندارد.

خوانندگان عزیز واقفند که با وجود ماده حتما باید فضایی موجود باشد تا ماده در آن بتواند حاضر باشد.

فضا-ماده-حرکت-زمان، همواره با هم بوده و وجود یکی بدون بقیه ممکن نیست.

## چیستی زمان

### قسمت هفتم

همانطور که گفته شد تمام ذرات جهان هر لحظه در حال خلقتی جدید هستند (حدوث) و چون زمان جزو ذات و هویت و به عبارتی هستی ماده است ، آن نیز هر لحظه در حدوث است.

ولی برای این حدوث نمیتوان نقطه آغازی از نظر زمانی پیدا کرد.

زیرا گفتن این جمله که جهان چه زمانی ایجاد شده ، معادل با این است که زمان از قبل بوده و جهان در نقطه ای از آن زمان بوجود آمده است ، و این امکان پذیر نیست .

زیرا زمان در تلازم با ماده بوده و همراه با خلق ماده ، زمان نیز که جزو هویت و هستی ماده است بوجود آمده است .

با این توضیح مفهوم ابدی و ازلی بودن خداوند نیز معلوم میشود . ازلیت و ابدیت خدا به معنای عمر بی آغاز و بی پایان نیست، بلکه به معنی خارج بودن از زمان است . زیرا اگر داخل در زمان باشد باید ماده باشد که برای خدا این صفت متصور نیست.

برای موجودی که داخل زمان نبوده و خارج از آن است آغاز و پایان زمانی معنی ندارد.

پس معلوم شد که در مورد چیستی و ماهیت زمان ، تبیین از نظر فیزیکی ممکن نیست ، زیرا علم فیزیک کمیتهای را اندازه گیری کرده و رابطه بین آنها را معلوم میکند . به عبارتی دیگر پدیده های طبیعی را قانونمند میسازد .

در اینجا سوالی که پیش میاید این است که :



آیا فیزیک و بطور کلی سایر علوم تجربی میتوانند در مورد چگونگی هستی و وجود خدای توانا و مطلق سخن بگویند؟

استیون هاوکینگ فیزیکدان برجسته عصر حاضر میگوید :

"کیهان‌شناسی مدرن نیازی به خدا ندارد"

این حرف هم درست است و هم غلط. از این رو درست است که کار علمی، چه کیهان‌شناسی چه فیزیک و چه ریاضیات، مانند هر حرفه دیگری نیازی به خدا ندارد. اما از این رو نادرست است که القاء‌کننده این دیدگاه است که خدا وجود ندارد.

خدایی که امثال استیون هاوکینگ در صدد نفی آن هستند ، همان (خدای رخنه پوش یا خدای رخنه ها) است . "god of gaps" .

وقتی ما قائل باشیم که خدا در رخنه هایی وجود دارد که علم در آنجا حرفی برای گفتن ندارد ، نتیجه اش این میشود که هر چه علم پیشرفت کند خدا بیشتر عقب نشینی خواهد کرد و چنین هم شده است .

موارد زیر ملاحظه کنید :

۱- کوپرنیک با نظریه ( خورشید مرکزی منظومه شمسی ) خط بطلانی بر عقیده کلیسا کشید و به اعتقاد خود ضربه کاری را بر خدا وارد ساخت . ولی چون در حد نظریه بود کلیسا کاری با او نداشت و میگفتند او که نمیتواند نظریه اش را به اثبات برساند .

۲- گالیله و کپلر هم عصر بودند . کپلر سه قانون خود را وضع کرد و گالیله با ساختن دوربین نجومی قمرهای سیاره مشتری را مورد بررسی قرار داد و با مشاهده گردش قمرهای مشتری به دور آن هم نظریه کوپرنیک و هم کپلر را به اثبات رساند .

او سپس به کپلر در نامه مشهو خود نوشت : وقتی ما به جهان مینگریم ، صفحات کتاب طبیعت را میبینیم که برای فهم آن به یک زبان خاص نیاز داریم و آن ریاضیات است . ( منظورش این بود که از کتابهای دینی چیزی در این مورد نخواهیم فهمید ) .

این نیز خدای رخنه ها را تا حدودی بیکار کرد .

۳- در پنجم جولای ۱۶۸۷ نیوتن با قوانین خود جهان هستی را از نظر حرکت و سکون به خوبی توضیح داد و انقلاب صنعتی بوجود آمد.

و باز خدا عقب نشینی کرد .

۴- لاپلاس در مورد توضیح سحابی خود میگوید که این یک توده ابری حجیمی بوده که حرکت دورانی داشته و اجرام از آن جدا شده و بدین صورت در آمده اند . با اعتراض ناپلئون که چرا نامی از خدا نبرده ای میگوید : «ما برای توضیح عالم هستی نیازی به خدا نداریم».

۵- بعضی از فیلسوفان نیز معجزات مسیح را نفی کرده و دست مذهب را از وجود خدا خالی کردند .

۶- در مورد وجود و خلقت انسان نیز زیست شناسانی مانند چارلز داروین طی نظریه تکامل ، برای انسان خلقت مستقلی را متصور نشده و آنرا تکامل یافته از حیواناتی مانند میمون دانستند و دست «خدای رخنه ها» در خلقت انسان نیز خالی ماند .

۷- تنها مورد باقیمانده تا چند دهه قبل نظم موجود در طبیعت بود که با اصل عدم قطعیت هایزنبرگ از بین رفت .

او نشان داد که آینده یک دستگاه فیزیکی را نمیتوان از زمان حال آن مشخص کرد . یعنی هر آن ممکن است اتفاقی بیافتد و نباید به نظم موجود در طبیعت دل خوش کرد زیرا نظم موجود اتفاقی است .

دوستان هایزنبرگ وقتی او را در جلسه ای میدیدند به اطرافیانشان به شوخی میگفتند که این همان کسی است که خدا را به مرخصی فرستاده است .

اکنون در عصر حاضر به این رسیده ایم که «جهان چگونه و از چه چیز بوجود آمده است ؟»

و خدا با نظریه استیون هاوکینگ که "کیهان‌شناسی مدرن نیازی به خدا ندارد" کاملاً بیکار بوده و دیگر نیازی به آن نبوده و در نتیجه خدا تا بحال افسانه‌ای بیش نبوده است. اشتباه بزرگ استیون هاوکینگ و سایرین که شرح آنها آمد در کجاست؟

ادامه دارد....

## چیستی زمان

### قسمت هشتم.

همه مواردی که در قسمت قبل از گالیه و کپلر و کوپرنیک و... ذکر گردید دستمایه‌ای برای نفی خدا در عصر حاضر شده است.

ولی بسیاری از این دانشمندان مانند گالیه و کپلر و کوپرنیک و نیوتن میگفتند این قوانینی که کشف کرده ایم کار خداست، این استیون هاوکینگ است که میگوید این قوانین کار خدا نیست بلکه این قوانین خود خالق هستند.

ولی آیا او جوابی به این پرسش دارد که قانون چگونه میتواند فاعل باشد؟!!!!

البته ناگفته نماند، داروین نیز که یک خداپرست بوده با ارائه نظریه تکامل بکلی منکر خدا میشود.

میدانیم که انسان برای شناخت جهان هستی به ابزارهایی مجهز است.

از جمله این ابزارها حواس ظاهری توأم با علوم تجربی است.

در خطا پذیر بودن این ابزارها شکی وجود ندارد و به همین دلیل حواس ظاهری فقط در حیطه علوم تجربی کاربرد دارد، که از ضعیفترین ابزارهای شناخت است.

شکایات و شبهات دانشمندان علوم تجربی و پیروان آنها "مخصوصاً" در عصر حاضر نیز از همینجا ناشی میشود.

ابتدا تصور نادرستی از خدا میکنند و سپس وجود آنرا با یک یافته علمی رد میکنند.

دانشمندانی مانند داروین و یا استیون هاوکینگ ، ابتدا یک موجود توهمی را در ذهنشان حاضر کرده سپس مقداری علم و قدرت و خالقیت و بعضی از صفات دیگر را به او میدهند و او را خدا مینامند.

جالبتر اینکه این صفات را صفات انسانی میدانند که به خدای موهومی خود داده اند.

و شگفت انگیزتر این است که وقتی به کارشان نمایاں آنرا رد میکنند و پیروانشان نیز ادعا میکنند که دلایل حکیمان اسلامی برای وجود خدا باطل است.

غافل از اینکه حکمای اسلامی وجود چنین خدایی را قرن‌هاست که باطل میدانند و منکر آن هستند ، و امثال استیون هاوکینگ در رد چنین خدایی شاهکار به خرج نداده است.

یا آتئیست‌ها(بیخدایان) که وجود خدا را منکرند ، دلایل خود را بر نبود خدا از یافته های همین دانشمندان ذکر میکنند .

معلوم است ، خدایی که با پیشرفت علم عقب نشینی کند همان بهتر که نباشد و انکار چنین خدایی هیچ هنری را به همراه ندارد که آتئیست ها آنرا در بوق و کرنا کرده اند. زیرا حکمای اسلامی نیز بر وجود چنین خدایی کافرند .

به همین دلیل وقتی کسی خدا را منکر میشود نباید با او جدل کرد . زیرا او ضعیفترین درک را از خدا دارد ، و باید از او پرسید که منظورش از خدا کدام خداست؟

آیا خدای رخنه هاست ؟

یا همان پدر آسمانیست که بصورت بشر که همان عیسی مسیح است در آمده و بار گناهان امت خود را به عهده گرفته است ؟

یا همان خدای کتاب مقدس تحریف یافته توسط یهودیان است که گاهی حتی جاهل و ناتوان بوده و گاهی به اشتباه خودش نیز اعتراف کرده و اظهار پشیمانی میکند؟

خداهای زیادی را میتوان نام برد که هر کدام به همین شیوه یا نادان و جاهلند و یا ناتوان و یا شکاف پر کن هستند.

ولی خدای دانشمندان علوم تجربی همان خدای رخنه ها یا :

(god of gaps)

است

عجب خدایانی؟! در توهمات خالقان خود بوجود می آیند و با دلایل علمی همانها نفی میشوند!!!

کسی هست که از اینان بپرسد که اگر خدای شما جاهل و نادان است این چه ربطی به خدای حکمای اسلام دارد؟

اینها فکر میکنند که میتوان با یافته های علوم تجربی به پرسشهای علوم انسانی پاسخ داد .

ناگفته نماند که همه دانشمندان علوم تجربی خدا ناباور نیستند .

از جمله زیست شناسان خدا باور " فرانسیس کالینز " یا " سر پیتر میدووار " برنده جایزه نوبل در ۱۹۶۰ که صاحب نظر در علوم تجربی بوده را میتوان نام برد که معتقد است پرسشهایی که به چگونگی و چیستی مربوط هستند پاسخ فیزیکی ندارند و علم از دادن پاسخ به چنین پرسشهایی عاجز است ، مانند پرسشهای زیر :

چرا جهان موجود شده است ؟

معنی زندگی چیست یا هدف از زندگی چیست؟

آیا عالم پس از مرگ وجود دارد ؟

چگونه همه چیز آغاز شده است ؟

برای چه ما زنده هستیم ؟

یا انشتین که خیلی بالاتر از استیون هاوکینگ است میگوید : "ما میتوانیم از پایه های اخلاقی علم سخن بگوییم ، ولی از پایه های علمی اخلاق نمیتوان صحبت کرد ، هر گونه کوشش برای فرو کاهش اخلاق به علم مردود است "

یعنی نباید همه چیز را از نگاه علوم تجربی نگاه کرد.

یکی از اندیشمندان معاصر میگویند :

"امروزه میخواهند به پرسشهای فلسفی گذشته با یافته های علوم تجربی ( مخصوصاً فیزیکی) پاسخ گویند ، هر شخصی میتواند هر پاسخی بدهد ولی پاسخهای تجربی به پرسشهایی که ماهیت فلسفی دارند نه تنها پاسخ است و نه بهترین پاسخ . این پاسخها باید مورد ارزیابی فلسفی قرار بگیرند و در این ارزیابی قطعاً "مردود خواهند شد "

خدا حکمای اسلامی بسیار متعالی تر از این حرفهاست که امثال هاوکینگ یا سایرین در ذهن خود آنرا ساخته اند .

این خدا چگونه خدایی است که آنها از او بی خبرند ؟

ادامه دارد ....

## چیستی زمان

### قسمت نهم .

در این قسمت از نوشته های یکی از اساتید نیز استفاده شده است که متأسفانه نام ایشان در نوشته اش ذکر نشده بود .

برای اینکه خدای حکمای اسلام را بشناسیم باید مفهوم "وجود" و "ماهیت" را بدانیم که به اختصار توضیح آنها در زیر آورده میشود :

ماهیت همان چیستی است . وقتی میگوییم ماهیت موجودات ، منظور همان چیستی آنهاست . مانند درخت ، انسان ، اژدها و....

ماهیتها مانند قالبهایی هستند که محتوی ندارند آنها گاهی وجود دارند مانند عقل و درخت و... و گاهی وجود ندارند مانند دیو و سیمرغ و...

و گاهی ممکن است زمانی موجود باشند و زمانی نباشند مانند دایناسورها .

پس ماهیتها همه ممکن الوجود هستند ، یعنی نسبتشان به وجود و عدم یکسان است .

ولی وجود همواره تحقق خارجی دارد و محال است که موجود نباشد . چون وجود نقیض عدم است و محال است که وجود معدوم شود . این همان واجب الوجود است .

واجب الوجود یعنی موجودی که عین وجود بوده و فاقد ماهیت است . و لذا عدم بردار نیست و وجود خالص است . منظور از وجود خالص و بدون ماهیت ، یعنی وجودی نامحدود و بدون حد و قالب . (نامحدود در اینجا همان بینهایت نیست)

مادامیکه "وجود" به "ماهیت" داده نشده است موجود نخواهد شد .

یعنی ماهیات یا ممکن الوجود برای موجود شدن نیاز به وجود دارد یعنی محتاج علت است .

کار علت وجود دادن به ممکن الوجودها بوده و خارج نمودن او از حالت عدم است .

ولی روشن است که ماهیات نمی توانند به یک دیگر وجود دهند . زیرا خودشان محتاج وجود دهنده هستند . و تنها کسی که می تواند به ماهیات وجود دهد ، خود وجود است . چون تنها وجود است که خودش عین موجودیت بوده و نیازمند به وجود دهنده نیست . در غیر اینصورت جزو ماهیات خواهد بود. "وجود" است که به تمام ماهیات یا ممکن الوجودها ، وجود می بخشد .

وجود محض فقط خداست . بقیه هر چه هست جزو ممکنات هستند . اگر خدا وجود را به ممکنات عنایت نفرماید موجود نبوده و معدوم خواهند شد . زیرا آنها با توجه به ذاتشان نه وجودند نه عدم.

مثلاً "انسان بودن نه مساوی با وجود بودن است و نه مساوی با عدم بودن. زیرا اگر مساوی با وجود بودن باشد عدم بردار نخواهد و اگر مساوی با عدم بودن باشد وجود بردار نیست . زیرا عدم وجود بردار نبوده و وجود نیز عدم بردار نیست.

تا اراده "وجود" که همان خداست به انسان تعلق نگیرد ، وجود نمی یابد. بنابر این در مورد خدا میتوان گفت که خدا وجود است ، ولی در مورد ممکن الوجودها چنین تعبیری درست نیست . و باید گفت : انسان وجود دارد ، یا درخت وجود دارد .

چون وجود همان خداست . یعنی انسان و درخت و تمام موجودات خدا دارند و خدا در همه حال با آنهاست.

پس خدا همواره و در همه حال با ما و تمام موجودات بوده و محال است بی خدا موجود باشیم. یعنی خدا نه تنها در ایجاد جهان و خلقت آن ، بلکه در سراسر هستی همواره با اجزای هستی بوده و اگر لحظه ای با هستی نباشد دیگر چیزی وجود نخواهد داشت . محال است که بی خدا موجود باشیم .

می فرماید : « هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ... » (الحديد: ۴) « او با شماست هر کجا که باشید ... »



یا میفرماید : «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... خداوند نور آسمانها و زمین است ...» (نور: ۳۵) ؛  
خدا آن وجودی است که ماهیتها را از ظلمت ذاتشان خارج نموده به آنها نور وجود می دهد.

مثال : وقتی ما بخواهیم موجودی ذهنی مانند سیب یا درخت را در ذهنمان ایجاد کنیم فقط کافی است اراده نماییم ؛ و به محض اراده کردن ، آن صور ظهور خواهند یافت. لذا این صور ذهنی در حقیقت چیزی نیستند جز ظهورات گوناگون اراده. وقتی ما سیب و درخت را باهم در ذهنمان ایجاد می کنیم ، اینها حقیقتاً دو چیز غیر همدند ؛ کما اینکه سیب یا درخت ، اراده نیست و اراده هم سیب و درخت نیست ؛ اما همه ی این صور ذهنی ظهور یک اراده می باشند ؛ و در عین اینکه آنها دو چیزند ، باعث نمی شوند که اراده نیز دو تا شود ؛ بلکه آن دو چیز ، به یک اراده موجودند.

در این مثال ، اراده سیب نیست ، سیب هم اراده نیست ؛ اما سیب بدون اراده هم نیست. همینطور اراده خارج از سیب هم نیست. باز اراده در عین اینکه خارج از سیب نیست ، عین سیب یا جزئی از سیب هم نیست ؛ یعنی چنین نیست که سیب درست شده باشد از پوست و دانه و گوشت و اراده. رابطه ی خدا (وجود محض) با مخلوقات نیز چنین می باشد.

آری خداوند متعال محض وجود است؛ و وجود در کنه تمام ماهیات حضور دارد؛ بی آنکه جزء آنها یا عین آنها یا داخل در آنها باشد؛ بلکه ماهیات قائم به اویند.

حال قضاوت فرماید که منکرین وجود خدا ، چنین خدایی را مدّ نظر دارند؟

اصولاً " چنین خدایی قابل انکار هست که امثال هاوکینگ برای خلق جهان آنرا انکار میکنند؟

ادامه دارد...

## چیستی زمان

### قسمت دهم ( آخرین قسمت ) :

به دلیل قابل فهم بودن مطلب، بنا به درخواست خوانندگان عزیز توضیح زیر آورده میشود :

زمین و ماه را در نظر بگیرید که جزو ماهیات یا ممکن الوجود ها هستند .

این دو با یک "وجود" موجود گشته اند ، در حالیکه زمین و ماه "وجود" نیستند و "وجود" هم زمین و ماه نیست .

ولی هر دوی آنها ظهور یافته از یک "وجود" هستند ( ظهور یافته از خدا که وجود دهنده است . )

با اینکه تعداد آنها دوتا است ولی این امر باعث نمیشود که "وجود" نیز دو تا باشد . به عبارتی دیگر ، "وجود" زمین و ماه نیست ، و زمین و ماه نیز "وجود" نیست ، اما زمین و ماه بدون "وجود" نیز نیستند .

باز با اینکه "وجود" خارج از زمین و ماه نیست ، ولی در عین حال ، همان زمین و ماه یا جزئی از آنها هم نیست .

یعنی اینطور نیست که زمین و ماه تشکیل شده باشند از □ تمام اجزایشان مانند کوه و دشت و سنگ و بیابان و ... و "وجود" .

رابطه خدا و جهان هستی اینگونه است .

البته قرار نیست با شکافتن اتم و رسیدن به کوچکترین جزء آن ، به خدا رسیده و حتما خدا را نیز در آنجا مشاهده کنیم، یا تسبیح ذرات را بشنویم (۱) . ولی خدا خارج از آنها نیز نیست .

انصافاً ، اگر علی (ع) خداشناس است ، امثال هاوکینگ چه میگویند ؟

میفرمایند :

«او در اشیاء است اما نه به گونه ای که با آنها آمیخته باشد ، و خارج از آنهاست اما نه به گونه ای که جدا از آنها باشد ؛ ... داخل در اشیاء است اما نه مثل داخل بودن چیزی در چیزی ، و خارج از اشیاء است اما نه مثل خارج بودن چیزی از چیزی» (۲)

ببینید چه زیبا خدا را توصیف میکند ! آیا چنین خدایی را میتوان انکار کرد ؟

البته نباید امثال هاوکینگ را مقصر دانست، قطعاً اگر خدای حکمای اسلامی به امثال ایشان معرفی میشد اظهارات دیگری در مورد خدا داشتند . زیرا از وجود چنین خدایی بکلی بیخبر هستند .

همانطور که مستحضر هستید با مفاهیم "وجود" و "ماهیت" آشنا گشتیم .

و چون ماهیات یا همان ممکن الوجودها ، و وجود که همان واجب الوجود باشد معرفی شدند و پی بردیم که آنها چه هستند، برای حسن ختام بحث ، برهان "امکان و وجوب" را که از قاطع ترین براهین وجود خدا است و امکان رد آن ممکن نیست ( مگر با مغالطه و غلط کاری ) ، به شکل بسیار ساده در زیر میاوریم :

۱- اگر مجموعه ی همه ی ممکن الوجودها را یکجا فرض کنیم ، به نحوی که هیچ ممکن الوجودی خارج از این مجموعه باقی نماند ، عقل حکم به ممکن الوجود بودن کلّ این مجموعه خواهد نمود. زیرا از اجتماع تعداد زیادی ممکن الوجود که همگی محتاج به علّت هستند ، واجب الوجود ، درست نمی شود. حتی اگر تعداد اعضای این مجموعه بی نهایت باشند باز کلّ مجموعه ، ممکن الوجود خواهد بود.

۲- پس کلّ این مجموعه محتاج علّت است.

۳- حال، علّت این مجموعه یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود است.

۴- اما ممکن الوجود نمی تواند علت این مجموعه باشد ؛ چون طبق فرض ما ، همه ی ممکن الوجودها داخل این مجموعه هستند و خارج از این مجموعه ، ممکن الوجودی نیست که علت این مجموعه باشد ؛ پس لاجرم ، علت این مجموعه واجب الوجود است. که همان خداست.

امیدوارم این مطالب که از چیستی زمان شروع شده و با توجه به پرسشهای شما عزیزان به اینصورت خاتمه یافت مورد استفاده همه عزیزان قرار بگیرد .

بنا به درخواست عزیزان بزودی با مطلبی دیگر در خدمت خواهیم بود .

خدا نگه دار

داود عظیمی

اتمام : مصادف با شب اول ماه مبارک رمضان . (۱۳۹۵/۳/۱۷)

(۱) : يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ....

هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است خدا را تسبیح می گویند... ( در سوره های جمعه و تغابن و...آمده است

(

(۲) : «... هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَارَجَةٍ خَارِجٍ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ ... دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ وَ خَارِجٍ مِنْهَا لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ » از توحید شیخ صدوق